



در خواست قصاص دوباره برای فرهاد

مرد محکوم به قصاص که با همدستی یکی از دوستانش مدیر یک شرکت خصوصی را به قتل رسانده بود، بار دیگر محاکمه شد و جرمش را انکار کرد.

به گزارش خبرنگار ما، ۲۹دی سال ۹۰، مأموران پلیس از ناپدید شدن ناگهانی مدیرعامل یک شرکت خصوصی فروش شیر آلات در حاشیه تهران به نام رضا ۹ساله‌باخبر شدند و تحقیقات خود را در این زمینه آغاز کردند. در روند تحقیقات بود که مشخص شد، مرد ۳۸ساله به نام فرهاد بعد از ناپدید شدن رضا، اموال وی را به نام خود سند زده است. با بدست آمدن این سرنیخ فرهاد تحت تعقیب قرار گرفت وبازداشت شد.او در توضیح به مأموران گفت: «من وکیل قانونی رضا بودم تا اموالش را سند بزنم و در فرصت مناسب آنها را بفروشم. حالا هم از او خبری ندارم.»

نگهبان شرکت هم به مأموران گفت: «سالهاست در شرکت رضا نگهبان هستم. چند ماهی بود فرهاد و یکی از دوستانش هوشنگ در شرکت رفت

و آمد داشت و بارها آنها را دیدم.هم آن شب بیرون از شرکت بودم و هنگام برگشت به شرکت دیدم آنها یک صندوق گالوانیزه را از شرکت خارج کردند

و داخل ماشین گذاشتند و به سرعت دور شدند.»

به این ترتیب هوشنگ نیز بازداشت شد و در بازجویی‌ها گفت: «چند ماه قبل با رضا آشنا شدم و به انگیزه تصاحب اموالش با فرهاد طرح شراکت ریختم تا در فرصتی مناسب آنها را بفروشم.» مرد جوان در ادامه با اعتراف به قتل رضا گفت: «آن شب متوجه شدم فرهاد با رضا درگیر شده و در آن درگیری با سیم برق رضا را به قتل رسانده است. در قتل نقشی نداشتم و فقط به فرهاد کمک کردم تا جسد را داخل کازن بگذارد و سپس در همان حیاط شرکت دفن کند»

بنابراین با کشف بقایای جسد فرهاد نیز به قتل اعتراف کرد، اما اونیز قتل را کردن دوستانش انداخت و گفت: «آن شب هوشنگ تماس گرفت و گفت برایش مقداری دلار ببرم. وقتی به شرکت رفتم، رضا مرده بود که هوشنگ پیشنهاد سرقت مدارک و جعل را مطرح کرد و با حرف‌هایش مرا فریب داد. من فقط در دفن جسد او و کمک کردم و پشیمانم.»

سرانجام دو مرد جوان زنده زندان شدند و پرونده به شعبه دهم دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد. در اولین جلسه رسیدگی به پرونده، اولیای دم در خواست قصاص کرد سپس دو متهم با انکار جرمشان قتل را گردن یکدیگر انداختند و از خودشان دفاع کردند. در پایان هیئت قضایی بنا به گواهی شاهدان حادثه و مدارک موجود در پرونده، دو متهم را به قصاص محکوم کردند. این حکم به دیوان عالی کشور فرستاده شد و با تأیید حکم هوشنگ، اما پرونده فرهاد با اعتراض وکیل وی به شعبه همعرض فرستاده شد. به این ترتیب روز گذشته پرونده روی میز هیئت قضایی شعبه دوم دادگاه کیفری یک استان تهران به ریاست قاضی زالی قرار گرفت. ابتدای جلسه اولیای دم بار دیگر در خواست قصاص کردند. سپس فرهاد در جایگاه قرار گرفت و با انکار جرمش ماجرا را بار دیگر شرح داد. در ادامه وی به سوالات هیئت قضایی پاسخ داد.

چطور با هوشنگ آشنا شدی؟

مدتی قبل از حادثه با خانواده‌ام قهر کردم و به پارکی در نیلوران رفتم تا شب را آنجا بمانم. در پارک بود که با هوشنگ آشنا شدم.

نگهبان شرکت را می‌شناختی؟

خبر.

پس چطور شب حادثه تورا همراه هوشنگ دیده بودی؟

اشتباه می‌کنم. من اصلاً او را ندیده بودم.

داخل صندوقی که شش حادثه در ماشین هوشنگ گذاشتی چه بودی؟

از هوشنگ پرسیدم گفت مشروبات الکلی است.

طبق اظهارات منشی شرکت، چرا سعی داشتید آن شب او را از شرکت بیرون کنید؟

قبول ندارم.

چرا در درگیری بین هوشنگ و مقتول دخالتی نکردی؟

اجازه نداشتم. مدیر شرکت از من خواسته بود اگر درگیری شد دخالت نکنم. به همین خاطر به خانه رفتم که هوشنگ خواست به شرکت برگردم و برایش دلار ببرم. آنجا بود که فهمیدم رضا مرده است.

آیا قبول دارید با جعل شناسنامه و وکالت‌نامه اموالی از مقتول را به نام خود تنظیم کرده‌اید؟

خیر. من جعل شناسنامه نکردم و فقط از مقتول وکالت‌نامه داشتم.

در پایان هیئت قضایی وارد شور شد.

آگهی‌حضوراوقات

آقای امراله ایلیات دارای شناسنامه شماره ۲۹۲۳ به شرح دادخواست به کلاسه ۳۷۷/۲/۹۸ از این شورا درخواست گواهی حصر وراثت نموده و چنین توضیح داده که شادروان تریا زرگر بالای جمع به شناسنامه شماره ۹۵ در تاریخ ۱۳۹۸/۱/۱۹ آقامتگاه دائمی خود بدرود زندگی گفته، ورثه حین القوت آن مرحوم منحصر است به:

- امراه ایلیات فرزند اباذر ش.ش: ۲۹۲۳ متولد ۱۳۴۰/۹/۳۰ پسر متوفیه
- کبری ایلیات فرزند اباذر ش.ش: یک متولد ۱۳۲۶/۲/۲ دختر متوفیه
- فاطمه ایلیات فرزند اباذر ش.ش: دو متولد ۱۳۳۹/۳/۲ دختر متوفیه
- مغزری ایلیات فرزند اباذر ش.ش: هشت متولد ۱۳۳۲/۱۱/۱۰ دختر متوفیه
- علی ایلیات فرزند اباذر ش.ش: ۱۴۰ متولد ۱۳۲۶/۲/۲۰ پسر متوفیه

اینک با انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را در یک نوبت آگهی می‌نماید تا هر کسی اعتراضی دارد و یا وصیتنامه از متوفی نزد او باشد از تاریخ نشر نخستین آگهی طرف یک ماه به شورا تقدیم دارد والا گواهی صادر خواهد شد.

م‌الف: ۵۲۴۶۲/۹۸ / رئیس شعبه ۳ شورای حل اختلاف کرج

لیدا کاوه، دختری که ۹ روز قبل در یکی از خیابان‌های شمالی تهران ناپدید شده‌بود در حالت نیمه بی‌هوش در یکی از پارک‌های شمال غرب تهران پیدا شد. هر چند دختر جوان با طرح یک سنسار یو مدعی است که در این مدت از سوی راننده یک پراید ربوده شده‌است، اما رئیس پلیس گفته است که فرضیه آدم‌ربایی در این پرونده مطرح نیست.

به گزارش خبرنگار ما، لیدا ۳۱خردادماه‌امسال برای خرید از خانه‌شان در منطقه سعادت‌آباد خارج شده‌بود که خبر رسید ناپدید شده‌است. پس از حادثه خانواده او در پلیس اعلام شکایت کردند. خواهرش مدعی بود لیدا، ورزشکار و دوچرخه سوار حرفه‌ای است و روز حادثه برای خرید هدیه و چاپ عکسش ابتدا به عکاسی در سعادت‌آباد رفته و قرار بود از آنجا به مرکز خرید میلاد نور برود.

وی گفت: خواهرم گرافیسنت بود و او دوران دانش آموزی به دوندگی علاقه داشت و هر روز مسافت زیادی را می‌دوید و علاوه بر ورزش دو دوچرخه سوار هم به صورت حرفه‌ای دنبال می‌کرد و به عکاسی هم علاقه زیادی داشت. پدر و مادرم در ویلایی خارج از تهران زندگی

حواشی

سرویس حوادث ۸۸۹۹۸۴۳۵

ابهام درباره گم شدن و پیدا شدن لیدا کاوه

مورد مشکوکی بر خورد نکردن که سرنخی از دختر گمشده بدست آوردند.

در حالی که تحقیقات دربار‌ه این حادثه ادامه داشت، ساعت ۱۷:۳۰ روز شنبه هشتم تیر ماه کارآگاهان از پیدا شدن لیدا پس از گذشت ۹روز از حادثه در پارکی حوالی مرزداران با خبر شدند.

ماجرا از این قرار بود که ساعت ۱۷:۳۰ روز شنبه زنی بااداره پلیس تماس می‌گیرد و اعلام می‌کند که پیکر نیمه بی‌هوش دختر جوانی را داخل پارکی حوالی مرزداران در غرب تهران پیدا کرده‌است. این زن مدعی بود که دختر جوان از او خواسته با اداره پلیس و اورژانس تماس بگیرد تا جان او رانجات دهند. پس از اعلام این خبر تیمی از مأموران پلیس راهی محل حادثه می‌شوند و پس از رویارویی با دختر جوان متوجه می‌شوند که وی همان دختر گمشده‌است.

لیدا در حالی که به صورت کامل قادر به حرف زدن نبود در تحقیقات پلیسی ماجرای عجیبی از ربودنش باز گو کرد. وی در ادعایی گفت: روز حادثه پس از خرید گسترده‌ای را برای پیدا کردن لیدا آغاز کردند. مأموران در بررسی‌های دوربین‌های محل حادثه حوالی میدان سوار خودروی پرایدی شدم که به خانه‌مان سوار خودروی پرایدی شدم که

راننده‌اش مرد جوان ناشناسی بود. راننده پس از طی مسافت کوتاهی تغییر مسیر داد که به او اعتراض کردم و او هم با تهدید چاقو از من خواست هیچ حرکتی نکنم. او در طی مسیر از من خواست سرم را زیر صندلی ببرم تا متوجه مسیر حرکت او نشوم. در حالی که به شدت ترسیده بودم، راننده مرا به خانه‌ای برد و زندانی کرد. راننده می‌گفت یکی از بستگانش بیماری قلبی دارد و به همین خاطر مرا ربوده است تا مرا به بیمارستانی ببرد و آنجا قلب مرا جراحی کرده و به قلب بیمار پیوند بزنند. من خیلی ترسیده بودم و از او خواستم من رها کند، اما او به حرف‌ها و گریه‌های من توجهی نمی‌کرد تا اینکه پس از چند روز حالم بد شد و او مجبور شد مرا در حالت نیمه بی‌هوش در پارکی رها کند. سردار حسین رحیمی، رئیس پلیس پایتخت اما در این باره اعلام کرد: با توجه به شرایط روحی که این دختر داشت وی به بیمارستان منتقل شد که با معاینات انجام شده اعلام کردند مشکلی در این زمینه وجود ندارد. به گفته وی تا کنون فردی در این زمینه دستگیر نشده است و فعلاً فرضیه آدم‌ربایی مطرح نیست و درحال انجام بررسی‌های تکمیلی هستیم.

اقرار به قتل مادر و دختر بر سر یک خاک‌انداز

داشتیم تا اینکه روز حادثه زن صاحبخانه گفت که خاک‌اندازشان گم شده است. او تقصیر را به گردن من و همسرمان انداخت و مدعی شد که ما خاک انداز را برداشته‌ایم. هر چه گفتیم که ما از جای خاک انداز خبر نداریم فایده نداشت و او اصرار داشت که ما آن را برداشته‌ایم. سر همین موضوع مشاجره با ما لا گرفت و من کنترل خودم را از دست دادم ودست به چاقو بردم و مادر و دختر را به قتل رساندم. متهم گفت: من لحظاتی قبل از حادثه مقداری مواد مصرف کرده بودم و اولیای دم را جلب کنم و بعد از تحمل حبس از زندان آزاد شوم. متهم ادامه داد: یکسال قبل بود که زیرزمین خانه مقنول را اجاره کردم و همراه همسرم در آنجا زندگی می‌کردم. ما در این مدت با پسرزن و دخترش رابطه خوبی



به عنوان مظنونان اصلی تحت تعقیب پلیس قرار گرفتند. بررسی‌های پلیس در این باره جریان داشت تا اینکه کارآگاهان پلیس متوجه شدند، مرد ۴۶ساله و همسرش در یک چادر مسافرتی در شهرستان شیراز زندگی می‌کنند که مخفیگاه آنها شناسایی شد و ۲۵روز پس از حادثه هر دو بازداشت شدند. متهم در اولین بازجویی‌ها به قتل مادر و دختر اعتراف کرد و گفت: همسرم در اجرای قتل

فروش نوزاد در روز روشن!

زنی که به عنوان دلال فروش نوزاد فعالیت می‌کرد در یکی از بیمارستان‌های تهران بازداشت شد. به گزارش خبرنگار ما، دوشواری شرایطاعطای فرزندبه زوج‌های ناباورو سبب شده‌است تا آنها با گرفتار شدن در چرخه دشوار کاذب بازاری‌های‌اداری، به‌صورت غیرقانونی در جست‌وجوی طفلی برای پر کردن خلأ زندگی‌شان باشند که گاه کارشان به‌بازداشت‌می‌گردد. یکی‌از این پرونده‌ها ساعت ۲۲ساعتنه چهارم تیرماه به جریان افتاد. آن شب کارکنان حراست‌یکی از بیمارستان‌های تهران زوج جوانی که خود را والدین یکی از نوزادان تازه متولد شده معرفی کرده بودند، بازداشت شدند و پلیس‌را از ماجرا باخبر کردند.

وقتی مأموران پلیس در محل حاضر شدند زوج جوان مورد تحقیق قرار گرفتند. آنها مدعی شدند که در چرخه دشوار کاذب بازاری‌های‌اداری، به‌صورت نارس متولد شده و در حال حاضر در بخش مراقبت‌های ویژه بستری است. تحقیقات بعدی پلیس اما نشان داد که زوج جوان، والدین واقعی کودک نیستند، بنابراین آنها مورد تحقیق فنی قرار گرفتند. مرد ۳۲ساله گفت: من و همسرم که یکسال از من کوچکتر است، اهل شهرستان هستیم. ما چند سال قبل با هم ازدواج کردیم‌اما بچه‌دار نمی‌شویم. تلاش‌هایمان هم در این باره فایده نداشت و با وجود اینکه هزینه زیادی کردیم، اما پزشکان ما را ناامید کردند.

وی ادامه داد: مدتی قبیل به واسطه یکی از دوستانم با زنی ۲۸ساله آشنا شدم که گفت می‌تواند به صورت قانونی برایمان نوزادی بخرد. او گفت زوج جوانی قرار است بعد از تولد فرزندشان طفل را بفروشدند و به ترکیه بروند. او همچنین گفت شرایط کار را طوری فراهم می‌کند که ما به بیمارستان برویم و بعد از زایمان مادر، طفل ما را تحویل داده می‌شود و اسم او



گرفتار کردن زنان در قفس طلایی

مجرم سابقه‌دار با وعده ازدواج زنان را فریب داده است و به مغازه‌های طلافروشی می‌کشاند، اما پس از سرقت‌های طلایی به تنهایی از محل فرار می‌کرد. به گزارش خبرنگار ما، ایل خردادماه بود که صاحب یک مغازه طلافروشی مأموران کلانتری ۱۵۲ خانی‌آباد از ماجرای یک سرقت با خبر کرد. با حضور مأموران، صاحب طلافروش زنی ۳۵ساله را تسلیم آنها کرد.

او گفت لحظاتی قبل این زن همراه مردی جوان وارد شد. مرد همراهش مقداری طلا را اسرقت کرد و گریخت و من این زن را گرفته‌ار کردم. وقتی پرونده برای رسیدگی به پایگاه هشتم پلیس آگاهی تهران فرستاده شد زن جوان مورد تحقیق قرار گرفت. او گفت: از یک سال قبل با مردی ۴۰ساله به نام خسرو آشنا شدم. او خودروهای گرانیقیمت سواری می‌شد و به من وعده ازدواج داد که قبول کردم. امروز قرار شد برایم طلا بخرد برای همین وارد طلافروشی شدم.

وقتی طلافروش مقداری طلا روی پیشخوان گذاشت او از طلافروش خواست سرویس دیگری به او نشان داد. وقتی پیشخوان را برداشت و از مغازه گریخت.

در جریان تحقیقات کارآگاهان پلیس مشخص شد که هویت واقعی خسرو، رامین و از مجرمان سابقه‌دار است که قبلاً به همین اتهام بازداشت شده بود.

همچنین مشخص شد که ۱۱شکایت مشابه علیه مرد ۴۲ساله در اداره‌های پلیس تهران مطرح شده است. مأموران پلیس سرانجام موفق شدند مخفیگاه او را در شرق تهران شناسایی و اواخر خرداد ماه او را بازداشت کنند. رامین در بازجویی‌ها به دهها فقره سرقت مشابه به ارزش ۴۰۰میلیون تومان اعتراف کرد و گفت که طلاها را به مردی مالخر در بازار تهران می‌فروخت و با پول آن خوشگذرانی می‌کرد.

سرهنگ کارآگاه علی عزیزخانی، رئیس پایگاه هشتم پلیس آگاهی پایتخت گفت: دستور انتشار تصویر بدون پوشش متهم از سوی باز پرس شعبه اول دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۱۶ تهران صادر شده‌است و شهروندانی که به این شیوه مورد سرقت قرار گرفته‌اند برای پیگیری شکایت خود به پایگاه هشتم پلیس آگاهی پایتخت در میدان پاستور، خیابان پاستور مراجعه کنند.

اسیدپاشی روی وکیل دادگستری

وکیل دادگستری در دفتر کارش در شمال تهران از سوی پنج مردوزن مورد اسیدپاشی قرار گرفت. عاملان حادثه پس از سرقت مقداری از لوازم دفتر وکیل از محل گریختند.

به گزارش خبرنگار ما، عصر روز دوشنبه سوم تیرماه قاضی غلامی، باز پرس شعبه سوم دادسرای امور جنایی تهران با تماس تلفنی مأموران کلانتری ۱۲۵ یوسف‌آباد از حادثه اسیدپاشی روی مرد ۵۱ساله‌ای به نام ابراهیم در ساختمان اداری تجاری حوالی خیابان اسدآبادی با خبر و همراه تیمی از کارآگاهان پلیس آگاهی راهی محل شد.

بررسی‌های محل حادثه نشان داد لحظاتی قبل چهار مرد و یک زن ناشناس به دفتر وکیل دادگستری رفته‌اند و پس از ضرب و جرح و اسیدپاشی روی او مقداری از لوازم دفترش را سرقت کردند. همچنین مشخص شد مرد زخمی پس از حادثه برای درمان به بیمارستان کلانتری ۱۲۵ یوسف‌آباد منتقل شده است. تیم جنایی در ادامه راهی بیمارستان شدند و مرد زخمی تحقیق کردند.

وی که از ناحیه صورت، دست، پا، شکم و زیر شکم دچار جراحات شده‌بود با کلمات بریده بریده به مأموران گفت: من متاهل هستم و سه‌فرزند هم دارم. ساعتی قبل برای کار که دفترم رفتم. ساعت ۱۵:۲۵ بعدازظهر بود و من در حال بررسی پرونده یکی از وکلایم بودم که رنگ دفترم ناپخته شد. وقتی در را باز کردم سه مرد جوان همراه مرد میانسالی و زن جوانی پشت در بودند که ادعا کردند برای وکالت پرونده‌ای که در دادسرا دارند به دفتر من آمده‌اند. از آنها خواستم داخل دفترم روی صندلی بنشینند تا پرونده آنها را بررسی کنم و دربار‌ه آن باهم حرف بزنیم. هنوز قفایی از ورودشان نگذشته بود که همگی به من حمله کردند و مرا به شدت مورد ضرب و جرح قرار دادند.

در حالی که دست و پا و صورت زخمی شده بود ضاربان مقداری از لوازم مرا سرقت کردند قصد داشتیم در برابر آنها مقاومت کنم که یکی از آنها مایع اسیدی به طرف من پاشید که شکم، زیر شکم، دست و پا و کمی از صورت من شدت سوخت. در حالی که از شدت سوزش دامم به آسمان بلند شده بودسارقان از دفترم فرار کردند که نگهبان متوجه فریادهای من شد و به پلیس و اورژانس اطلاع داد. پس از این مأموران از نگهبان ساختمان تحقیق کردند. وی گفت: روز صندلی نرسنه بودم که صدای دلخراش و کیل را شنیدم که مدام فریاد می‌زد «ای سوختم». خودم را به سرعت به محل کارش رساندم که گفت پنج‌فروشی اسید پاشیدند و فرار کردند.او از من خواست آنها را دستگیر کنم و به پلیس اطلاع بدهم. به سرعت به طبقه پایین رفتم که دیدم مرد میانسالی که موهای جو گندمی داشت در حال فرار است. من فرد دیگری را ندیدم و بلافاصله موضوع را به پلیس و اورژانس اطلاع دادم.

همزمان با ادامه تحقیقات قاضی غلامی به مأموران دستور داد ضمن تحقیق از شاهدان، دوربین‌های مدار بسته محل حادثه را برای شناسایی عاملان حادثه اسیدپاشی بررسی کنند.